

سیر تحول تاریخی ارکان جمله و ترتیب آن‌ها در زبان فارسی

رضا رفایی قدیمی مشهد

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

reza.refaee@modares.ac.ir

دکتر غلامحسین غلامحسین زاده

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

gholamho@modares.ac.ir

چکیده

در این پژوهش سیر تحول تاریخی ارکان جمله و ترتیب آن‌ها در زبان پارسی بررسی شده است. ارکان جمله، واژه‌هایی هستند که با فعل در ارتباطند و بدین ترتیب در جمله نقش ایفا می‌کنند. مسئله اصلی‌ای که در این پژوهش قصد پاسخگویی به آن را داریم این است که جایگاه ارکان جمله در سه زبان پارسی باستان، میانه و دری چه تحولی یافته است. برای نیل به این هدف، در ابتدا جایگاه ارکان جمله در هر یک از این سه زبان به صورت مجزا بررسی شده است و سپس، سیر تحول آن‌ها تبیین شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که یک الگوی کلی مشترک برای جایگاه ارکان جمله در هر سه زبان وجود دارد که به فراخور بافت کلام، جایگاه هر یک از ارکان قابل تغییر است.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، دستور زبان، زبان‌شناسی تاریخی، ارکان جمله.

مقدمه

زبان پارسی در دوره‌های مختلف حیات خود، تحولات متعدد و گوناگونی را پشت سر گذاشته است. بررسی این تحولات یکی از مباحث ضروری در حوزه زبان‌های ایرانی است. نگارنده در این پژوهش، تحول جایگاه ارکان جمله را در سه زبان پارسی باستان، میانه و دری - و با توجه به مطالب موجود در منابع تحقیقی - بررسی کرده است. ارکان جمله، اعضای هستند که با فعل مرتبطند و در جمله نقش ایفا می‌کنند. نقش رابطه‌ای است که کلمه در جمله با فعل دارد. بنابراین بعضی از کلمات در جمله نقش ندارند. مثلاً مضاف‌الیه با مضاف خود - اسم - در ارتباط است و بنابراین در جمله نقش ندارد. به عبارت دیگر « اجزاء جمله یعنی نوع کلماتی که رکن جمله واقع می‌شوند. اسم و فعل یا کلمه دیگری که در حکم جانشین آه‌ها باشد» (دستور پنج استاد، جلد ۲: ۹۱).

بنابر توضیحات بالا، چند کلمه در جمله نقش‌های اصلی را ایفا می‌کنند: فاعل، مفعول، متمم، قید، مسند و فعل. بنابراین در این پژوهش تحول جایگاه کلمات فوق بررسی می‌شود و تلاش می‌شود تا حد امکان شباهت‌ها و تفاوت‌های جایگاه این کلمات در جمله در سیر تطور سه زبان تبیین شود.

پیشینه پژوهش

اگرچه در مورد تحول جایگاه ارکان جمله در سه زبان پارسی باستان، میانه و دری پژوهش مستقلی انجام نشده است؛ لیکن در حوزه تحول زبان آثار ارزشمندی موجود است که اساس این پژوهش نیز بر آن‌ها متکی است. از مهم‌ترین این آثار می‌توان به کتاب‌های تاریخ زبان فارسی از ناتل خانلری، دستور تاریخی زبان فارسی از ابوالقاسمی و تاریخ زبان فارسی از باقری اشاره کرد. آثار دیگری نیز در این حوزه موجود است که سیر تحول زبانی خاص را نشان می‌دهند. از مهم‌ترین این آثار می‌توان به کتاب فارسی باستان از هاشم رضی اشاره کرد. یک تحقیق مستقل در مورد تحول یکی از ارکان جمله توسط پژوهشگران صورت گرفته است: بررسی تحول ساختاری قید در سه زبان فارسی باستان، میانه و دری از شیرین بقایی و حمزه محمدی چاپ شده در نشریه پژوهش‌های ادبی و بلاغی، پاییز ۹۴.

نویسندگان مقاله سیر تحول ساختاری قید را در این سه زبان بررسی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که قیدهای پارسی میانه همان قیدهای پارسی باستان هستند که تحول یافته‌اند.

سؤالات اصلی تحقیق

۱. رابطهٔ ارکان جمله با سایر اجزا از دورهٔ باستان به میانه و از میانه به دری چه تحولاتی را سپری کرده است؟
۲. ترتیب اجزای جمله در هر دوره چگونه بوده است؟

روش تحقیق

در این پژوهش برای نیل به پاسخ سؤالاتی که در بالا مطرح شد، ابتدا تحول جایگاه هریک از ارکان جمله در هر سه زبان باستان، میانه و دری بررسی می‌شود و سپس تحول ترتیب اجزای جمله در هر یک از زبان‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. این تحقیق بر اساس یافته‌های محققان پیشین است و نگارنده به توصیف - و در اندک مواردی تحلیل و تطبیق - این موارد پرداخته است.

سیر تاریخی زبان‌های پارسی

۱. دورهٔ باستان: از زمان تألیف گات‌های زردشت یعنی ۱۲۰۰ قبل از میلاد آغاز و در اواخر دورهٔ هخامنشی - یعنی حدود ۳۰۰ قبل از میلاد - پایان می‌پذیرد. در این دوره آثار مکتوبی از دو زبان در دست است:

الف) زبان اوستایی: که متعلق به شرق و شمال شرق ایران است و کتاب اوستا به این زبان نوشته شده است.

ب) زبان پارسی باستان: در جنوب غربی ایران معمول بوده و کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی (قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد) به این زبان نوشته شده است و بخشی دیگر نیز با زبان‌های سکایی و مادی به نگارش درآمده.

۲. دورهٔ میانه: از اواخر دورهٔ هخامنشی یعنی حدود ۳۰۰ ق.م شروع می‌شود و در اوایل دورهٔ اسلامی یعنی قرن هفتم میلادی پایان می‌یابد. اما کتابت به زبان‌های این دوره تا قرن سوم و چهارم هجری ادامه دارد. زبان‌های این دوره نیز به دو گروه اصلی تقسیم می‌شود:

الف) زبان‌های شرقی که به دو شاخهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می‌شوند. شاخهٔ شمالی شامل: سُعدی و خوارزمی و شاخهٔ جنوبی شامل: سکایی (ختنی) و بلخی.

ب) زبان‌های غربی نیز به دو شاخهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می‌شوند. شاخهٔ غربی شمالی شامل: زبان‌هایی که در قلمرو پارت‌ها یا اشکانیان متداول بوده است و آن را پهلوانیگ، پهلوی اشکانی یا پارتی می‌نامند. شاخهٔ غربی جنوبی نیز زبان معمول دورهٔ ساسانی بوده است.

۳. دورهٔ جدید: از اواخر دورهٔ ساسانی آغاز شده و تاکنون ادامه دارد. مهم‌ترین زبان این دوره زبان پارسی دری است که سیر کاربری آن تا به امروز ادامه یافته است و زبان اصلی کنونی پارسی‌زبانان است.

بحث

۱. جایگاه ارکان جمله

۱-۱-۱ قید:

۱-۱-۱-۱ پارسی باستان:

قیدها در این زبان از نظر جایگاه به این گونه‌اند که قیدهای پرسشی غالباً در آغاز جمله و دیگر قیدها در هر جای جمله به کار برده می‌شوند:

Kva narāṃ iristanāṃ tanūm barāma ahura mazdā kva nidaθāma

کجا تن مردان مرده را ببریم، ای اهورا مزدا؟ کجا بگذاریم؟ (وندیداد ۶، بند ۴۴)

۲-۱-۱ پارسی میانه

از نظر نحوی کاربرد قید در جمله به این شرح است:

الف) قیده‌های پرسشی غالباً در آغاز جمله می‌آیند. قیده‌های پرسشی پارسی میانه عبارتند از:

Ceray: چرا؟ cim: چون؟ cand: چند؟ ku: کو؟ kay: کی؟

Cim edon goweh چرا ایدون گویی؟

ب) قید (i)z به اسم و ضمیر و قید و حروف متصل می‌شوند. در مثال ذیل، iz به اسم پیوسته است:

Har kes xrad ast, xwastagiz ast: هرکس خرد هست، خواسته هم هست.

ج) قیده‌های ترتیب در آغاز جمله می‌آیند:

Didigar frāmāyid pursidan... sidigar... Čaharum... panjum....

دیگر فرمود پرسیدن... سدیگر... چهارم... پنجم

د) قیده‌های دیگر در جمله جای مشخصی ندارند و در هر جای جمله می‌آیند. در دو مثال ذیل، قید زمان «روز»

یک بار پیش از فاعل آمده و بار دیگر پس از فاعل:

روز دیگر بزرگمهر تاتریتوس را به پیش خواست.

شاهنشاه دیگر روز بزرگمهر را به پیش خواست.

ه) قید ممکن است تکرار شود: ud zud zud sogand ma xwared

= زود زود سوگند مخورید.

۳-۱-۱ پارسی دری

جایگاه قید در این زبان حالت‌های مختلفی دارد:

۱. قیده‌های پرسش غالباً در آغاز جمله می‌آیند:

منت پیش گفتم همه خلق پس (بوسه‌تان، ص ۲۴۲)

که با او به صلحیم و با حق به جنگ (همان: ۳۸۷)

چرا خشمم بر من گرفتی و بس

کجا سر برآریم از این عار و ننگ

۲. قیده‌های کیفیت حالات مختلفی دارند: www.anjomanfarst.ir

خوب در این مثال بی‌فاصله پیش از فعل آمده است:

هر زمان خدمت لختی، بفراییدش (منوچهری، ص ۱۶۰)

خوب دارید و فروان بستنایدش

به استعجال در این مثال، بی‌فاصله پس از فعل آمده است:

که پنج روز دگر می‌رود به استعجال (مواظظ، ص ۷۳۱)

زمان توبه و عذرسست و وقت بیداری

در مثال زیر، خرم و بی‌خضم و خوشدل و ایمن و تهی‌پای بی‌فاصله پیش از مصدر آمده است:

خرم و بی‌خضم زیستن و خوشدل و ایمن روزگار گذاشتن، نوعی دیگر است (کلیله و دمنه، ص ۱۴۲)

نگونسار در این مثال، بافاصله از مصدر آمده است:

به پلک دیده آتش‌پاره چیدن (جامی، ص ۶۰۷)

فرو رفتن به آتشدان نگونسار

نادان‌وار در شاهد ذیل، حال «تو» را هنگام انجام دادن کار نشان می‌دهد و بی‌فاصله پس از آن آمده است:

تو نادان‌وار بر مرکب تمنی سوار شده‌ای (کلیله و دمنه، ص ۲۶۲)

پنهان در شاهد ذیل، حال سلطان را در هنگام انجام دادن کار نشان می‌دهد و با فاصله پیش از آن آمده است:

وندر حشر موران افتاده سلیمانی

پنهان به میان ما می‌گردد سلطانی

(دیوان کبیر، ج ۵، ص ۲۷۶)

۳- قیدهای کمیت:

حالات مختلفی در این قیدها اتفاق می‌افتد و قیدها پیش یا پس از متعلق خود به کار می‌روند:
فراوان در شاهد نخست، بی‌فاصله پیش از بستابیدش آمده در شاهد دوم، بافاصله پیش از بگذشت به کار رفته است:

خوب دارید و فراوان بستابیدش هر زمان خدمت لختی بفرزایدش (منوچهری، ص ۱۶۰)
 آفتابم شد به مغرب چون بسی بر سرم بگذشت تابان آفتاب (ناصرخسرو، ص ۴۰۹)

۴- قیدهای زمان:

حالات مختلفی در این قیدها اتفاق می‌افتد و قیدها پیش یا پس از متعلق خود به کار می‌روند:
 در شاهد نخست ذیل، همه عمر بی‌فاصله پس از خفته آمده و در شاهد دوم، عن‌قرب بافاصله پس از گردد به کار رفته است:

ای خفته همه عمر و شده خیره و مدهوش وز عمر و جهان بهره خود کرده فراموش
 تبه گردد آن مملکت عن‌قرب کزو خاطر آزرده آید غریب (بوستان، ص ۲۱۳)
 (ناصرخسرو، ص ۴۱۳)

۵- قیدهای مکان:

در این نوع قیدها هم حالات مختلفی پیش می‌آید:
 در شاهد نخست، پیش بی‌فاصله پیش از «آ» آمده و در شاهد دوم، از آنجا بافاصله پیش از آورد به کار رفته است:
 ای هم‌نفس همیشه پیش آ تا زنده شود دمی شکسته (دیوان کبیر، ج ۵: ۱۴۶)
 آن روز اردشیر را شاهنشاه نام کردند و لشکر از آنجا به همدان آورد و مملکت جبال و همدان و نهاوند و دینور بگرفت.

۶- قیدهای نفی و نهی:

در این نوع قیدها هم حالات مختلفی پیش می‌آید:
 در شاهد نخست ذیل، به هیچ تأویل بی‌فاصله پیش از نتوان آمده و در شاهد دوم، بافاصله پیش از نگشاد به کار رفته است:

هنر، خود هرگز پنهان نماند اگرچه نمایش زیادت نرود، چون نسیم مشک که به هیچ تأویل نتوان پوشانید (کلیله و دمنه، ص ۱۶۳).

زن... التفاتی ننمود و به هیچ تأویل لب نگشاد (همان: ۲۴۳)

۷- قیدهای تمنایی:

ممکن است با (ای) کاش، (ای) کاشکی، (ای) کاج، (ای) کاجکی فعل تمنایی بکار رود. در شاهدهای ذیل، با کاجکی و کاشکی فعل تمنایی بکار رفته است. در شاهد نخست، فعل تمنایی بافاصله پس از کاجکی بکار رفته، در شاهد دوم، فعل تمنایی بی‌فاصله پس از کاشکی آمده و در شاهد سوم، کاشکی بلافاصله پس از فعل تمنایی آمده است:

کاجکی معصیت بدادی گند تا که مغتاب را شدی چون بند (حدیقه، ص ۲۸۶)
 کاشکی بشکافتندی جان من باز کردند دل بریان من (منطق‌الطیر، ص ۱۴۱)
 عشق جانان من هرگز نبودی کاشکی یا چو بود اندر دلم کمتر فزودی کاشکی
 (سعدی، ص ۶۳۱)

۸- قیدهای تأیید و تصدیق:

بلی و آری هم پیش از مطلبی می‌آیند که برای تأیید و تصدیق آن به کار می‌روند و هم پس از آن.
 پسر گفتش آخر بزرگ دهی به سرداری از سر بزرگان مهی...

ولی عزتم هست تا در دهم (بوستان، ص ۳۴۹)
که چون خشم آیدش باطل نگوید (گلستان، ص ۶۶)

بلی گفت سالار و فرماندهم
بلی مرد آن کس است از روی تحقیق

۹- قیدهای شک و تردید

در شاهد نخست، مگر بی فاصله پیش از فعل آمده است و در شاهد دوم، بافاصله پیش از آن آورده شده است:
بتابد به شب گرمکی چون چراغ (بوستان، ص ۲۹۱)
مگر آواز من رسید به گوش (گلستان، ص ۸۴)

مگر دیده باشی که در باغ و راغ
یکی از دوستان مخلص را

۱۰- قیدهای ترتیب

اول و آخر ز پیش من بجست
که بسی جستم تو را ثانی نبود
گویا ثالث ثلاثه گفته‌ام
(مثنوی، ج ۲، ص ۲۶۹)

ترتیب این قیدها را در این مثال می‌توان دید:
اولاً بشنو که چون ماندم ز شست
ثانیاً بشنو تو ای صدر و دود
ثالثاً تا از تو بیرون رفته‌ام

تو مال از کجا آورده‌ای اولاً، تا حدیث زکات و صدقه گویند با تو (نامه‌ها، جلد ۲، ص ۱۶۲)

۱۱- قیدهای تأکید

بی فاصله پیش از صاحب آن: در نشابور، امامی بود، او را ابوالحسن تونی گفتندی و شیخ را سخت منکر بود.
(تذکره‌الاولیا، ج ۲، ص ۳۳۳)
بی فاصله پس از صاحب آن:
به هیکل قوی چون تناور درخت
ولیکن فرو مانده بی‌برگ سخت (بوستان، ص ۲۱۵)

بی فاصله پیش از صاحب آن: در نشابور، امامی بود، او را ابوالحسن تونی گفتندی و شیخ را سخت منکر بود.
(تذکره‌الاولیا، ج ۲، ص ۳۳۳)
بی فاصله پس از صاحب آن:
به هیکل قوی چون تناور درخت

۱۲- قیدهای سبب و هدف

کمال قدرت را در مثال نخست، قید هدف و به قصد در مثال دوم، قید سبب است:
و این آب که در زمین است هم از آسمان به زمین آمده است و به خاک، امانت نهاده‌اند از برای حاجت خلق را،
و کمال قدرت را، گاه از زیر برمی‌آورد و گاه از بالا فرو می‌فرستد، گاه تلخ. (روضه‌الفریقین، ص ۶۰)
هیچ عبادتی نیست که اگر کسی به قصد او را نگذارد، خون وی هدر شود عصمت خون وی باطل شود مگر ایمان
(همان: ۲۳۶)

www.anjomanfarsi.ir

۱۳- قید تفضیلی در جمله

قید تفضیلی با «از»، «تا»، و «که» بکار می‌رود:
فرستاده به مرو آمد نهانی
اگر زین ابر بیرون آید اختر
مثال با «که»:
ترش‌روی بهتر کند سرزنش

قید تفضیلی با «از»، «تا»، و «که» بکار می‌رود:
فرستاده به مرو آمد نهانی
اگر زین ابر بیرون آید اختر
مثال با «که»:
ترش‌روی بهتر کند سرزنش

۱۴- برتری مطلق در قید با قید تفضیلی، که متمم آن جمع باشد، بیان می‌شود:
شتابان‌تر ز باد مهرگانی (ویس و رامین، ص ۲۰۶)
به درد من ز من گرید فزون تر (همان: ۲۲۲)
که یاران خوش طبع شیرین‌منش (بوستان، ص ۲۴۳)
جان‌ها به صبح آیند من از همگان زو تر
(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۲۷۵)

۱۴- برتری مطلق در قید با قید تفضیلی، که متمم آن جمع باشد، بیان می‌شود:
شتابان‌تر ز باد مهرگانی (ویس و رامین، ص ۲۰۶)
به درد من ز من گرید فزون تر (همان: ۲۲۲)
که یاران خوش طبع شیرین‌منش (بوستان، ص ۲۴۳)
جان‌ها به صبح آیند من از همگان زو تر
(دیوان کبیر، ج ۲، ص ۲۷۵)

در جمله ذیل، همه، متمم نیکوتر است و نیکوتر معنی قید عالی دارد:

وی... چنان‌که به چشم تو نیکوتر از همه می‌نماید مگر به چشم دیگران زشت‌تر نماید (قابوس‌نامه، ص ۸۵)

۱-۲ اسم و جایگاه آن

۱-۲-۱ در پارسی باستان

اسم در هر جای جمله ممکن است بیاید. از حالت اسم، نقش آن در جمله مشخص می‌شود. توضیح: در پارسی باستان اسم ۸ حالت مختلف دارد: فاعلی، مفعولی، مفعولی معه، مفعولی عنه، اضافی، مفعولی فیه و ندایی (دستور تاریخی، ص ۲۶)

اسم هنگامی که نهاد و گزاره و فاعل و نایب فاعل جمله باشد، حالت فاعلی دارد. در نمونه‌های ذیل، از زبان اوستایی، zaraustro فاعل، za نهاد، porone گزاره و pirus نایب فاعل است و همگی حالت فاعلی دارند:

Porosat zaraustro ahuram mazdam

پرسید زردشت اهور مزداره را. (وندیداد ۲، بند ۱)

Aat he im bvat porone pasvamca staoranamca...

آنگاه او را (جمشید را) این پر بود (شد) از دامها و ستوران (وندیداد ۲، بند ۱۲)

pirus ... haca kusat ... abaryat.

عاج ... از حبشه... آورده شد. (کتیبه داریوش در شوش، س ۴۳)

- مفعول جمله حالت مفعولی دارد. در شاهد زیر - که از اوستایی است - xvarono که مفعول جمله است حالت مفعولی دارد:

Uyram kaveam xvarono mazdaotam yazamaide.

فره کیانی نیرومند مزده داده را می‌ستایم. (یشت ۱۹، بند ۹)

- مفعول برخی از فعل‌ها به جای اینکه حالت مفعولی داشته باشد، حالتی دیگر دارد. در شاهد ذیل - که از اوستایی است - asahya- مفعول manyai است و حالت اضافی دارد:

Asahya ma yavat isai manyai

تا زمانی که بتوانم به اشه (ایزد راستی) خواهم اندیشید (یسن ۴۳، بند ۹)

- حرف‌های اضافه که هم پیش از مفعول خود می‌آیند و هم پس از آن، هر یک عامل چند حالت‌اند. Paiti در شاهد نخست ذیل، عامل حالت مفعولی و در شاهد دوم، عامل حالت مفعولی معه است:

Xsayata paiti bumim. [هوشنگ] پادشاهی کرد بر زمین. (یشت ۱۹، بند ۲۶)

Apo ya zama paiti fratacinti

آبهایی که بر زمین فرا روند. (یسن ۶۵، بند ۳)

www.anjomanfarsi.ir

۱-۲-۲ در پارسی میانه

- اسم در ایرانی میانه غربی هر نقشی که داشته باشد، در هر جای جمله ممکن است بکار رود. در شاهد ذیل - که از پارسی میانه ترفانی است - sahryar نهاد جمله است و پس از قید و گزاره آمده است؛ فعل جمله در آغاز آمده است:

Bud payadg saheniha sahryar, yazd narisah

بود (شد) پیدا به خوبی شهریار، ایزد نریسه (ایزدی است از ایزدان دین مانی)

در شاهد ذیل - که از پهلوی اشکانی است - wistaspsah - فاعل جمله است و پیش از فعل آمده است:

Pas wistaspsah gowed ku...

پس گشتاسپ شه گوید که...

در شاهد ذیل - که از پهلوی اشکانی است - wistaspsah - فاعل جمله است و پس از فعل آمده است:

Pas gowed wistaspsah ku...

پس گوید گشتاسپ شه که...

۱-۲-۳ در پارسی دری

در پارسی دری مانند پارسی میانه، اسم هر نقشی که داشته باشد، ممکن است در هر جای جمله به کار رود، به ویژه در شعر. در شاهد ذیل، کرکس و زغن، فاعل گفت هستند. یکی پیش از فعل و دیگری پس از آن آمده است:

چنین گفت پیش زغن کرکسی که نبود ز من دوربین‌تر کسی
 زغن گفت: از این در نشاید گذشت بیا تا چه بینی بر اطراف دشت (بوستان، ص ۳۲۸)

در شاهد‌های ذیل، طفل و فاسق متمم صفت تفضیلی‌اند، یکی پیش از صفت تفضیلی و دیگری پس از آن آمده است:

پس این پیر از آن طفل نادان‌تر است که از بهر مردم به طاعت درست (بوستان، ص ۳۳۰)
 به نزدیک من شبرو راهزن به از فاسق پارسا پیرهن (همان: ۳۳۱)

۱-۳ متمم و جایگاه آن

۱-۳-۱ اد پارسی باستان

حروف اضافه در این زبان عامل هستند، یعنی در حالت اسمی که به آن‌ها مربوط است، دخالت می‌کنند. حرف اضافه ممکن است پیش از معمول خود یا پس از آن بیاید. در شاهد ذیل، haca: از و upa: «به سوی»، عامل مفعول شدن کشور هستند:

Miθrδm... fravazaitē hača karšvarδ yağ arδzahi upa karšvarδ yağ x aniraθδm bāmīm

مهر... فرا می‌آید از کشور ارزه به سوی کشور خونیرس بامی.

بنابراین حروف اضافه در این زبان نقش کلمات بعد از خود را تعیین می‌کنند و کلمات بعد از حرف اضافه، لزوماً متمم نیستند، بلکه نقش‌های متفاوتی می‌یابند. حرف‌های اضافه و نقش‌های کلمه بعد از آن چنین است:

aoairi: زیر: عامل حالت مفعولی antaro: اندر: حالت مفعولی

Apa: بی: عامل حالت مفعول له است

ava: به: عامل حالت مفعولی

Upa: به و به سوی: عامل حالت مفعولی

taro: بر: عامل حالت مفعولی

paiti: به: عامل حالت اضافی و حالت مفعولی hača: عامل حالت اضافی و مفعولی

۱-۳-۲ پارسی میانه

حروف اضافه در این زبان عامل نیستند. حروف اضافه متمم ساز در این زبان هم پیش از اسمی که به آن مربوط هستند، می‌آیند و هم پس از آن. در شاهد ذیل، abag: «با»، پس از m و پیش از az برای نشان دادن همراهی به کار رفته است:

Um nūniz xward abāg rawed... uš pad zor abāg az... košem

و اکنون نیز خود با من رود... و به زورش با آز... کوشم.

۱-۳-۳ پارسی دری

متمم‌ها در زبان پارسی دری نقش مهمی را در جمله ایفا می‌کنند. از میان سه نوع متمم اسمی، قیدی و فعلی، آنچه که در این زبان با فعل مرتبط است، متمم فعلی است و بدون ذکر آن معنای جمله ناقص خواهد بود. متمم اسمی و متمم قیدی با فعل جمله ارتباطی ندارند و از جمله قابل حذف هستند:

متمم اسمی: او بر مطالب کتاب مسلط است.

متمم قیدی: مولانا در قونیه مریدان زیادی داشت.

متمم فعلی: علی از امتحان ریاضی می‌ترسد.

بدین ترتیب متمم‌های فعلی در پارسی دری، از ارکان جمله به شمار می‌آیند و همواره پیش از فعل در جمله ظاهر می‌شوند.

۴-۱ مسند در پارسی دری

مسند در پارسی دری یکی از ارکان مهم جمله به شمار می آید. اهمیت این رکن در جمله های اسنادی و خصوصاً آن جا که مسند مفعول یا تمییز است، نمایان می شود. در زبان های پارسی باستان و پارسی میانه چنین ساختاری که در آن یک کلمه نقش تمییز را ایفا کند به چشم نمی خورد و این نقش صرفاً در پارسی دری وجود دارد. مسند می تواند در ابتدای جمله و حتی پس از فعل (در جملات ادبی) نیز به کار رود: رئیس اداره، او است. هوا شد سرد و من در دل غمی دارم. اما جایگاه تمییز در جمله همواره پیش از افعالی همچون شناختن، پنداشتن و به شمار آوردن است: تو را راست گو می پنداشتم.

۵-۱ فعل و جایگاه آن

۱-۵-۱ در پارسی باستان

در این زبان، فعل جای مشخصی در جمله ندارد و ممکن است در هر جای جمله بیاید. در شاهد ذیل - که از اوستایی است - فعل جمله، یعنی *mraot*، فعل ماضی اخباری سوم شخص مفرد است به معنی گفت که پیش از فاعل جمله آمده است:

Mraoṭ ahuro mazdā spitamāi zaraθuštrāi.

گفت اهور مزده سپیتمان زردشت را. (یشت ۵، بند ۱)
در شاهد ذیل، فعل جمله یعنی *paiti.mravaṭ*، فعل ماضی اخباری سوم شخص مفرد است به معنی پاسخ گفت که پس از فاعل آمده است:
Ahmāi ašā... paiti.mravaṭ او را اشه (ایزد راستی) ... پاسخ گفت. (یسن ۲۹، بند ۳)
او را اشه (ایزد راستی) ... پاسخ گفت. (یسن ۲۹، بند ۳)

۲-۵-۱ در پارسی میانه
در این زبان فعل جایگاه مشخصی ندارد و در هر جای جمله ممکن است بیاید. در شاهد ذیل - که از پهلوی اشکانی است - فعل بعد از مفعول به واسطه و پیش از مفعول آمده است:

O taw rošn dahām istāwišn

روشنی، تو را می ستایم.
در شاهد ذیل، که از پهلوی اشکانی ترفانی است - فعل پیش از مفعول به واسطه آمده است:
āfrīnām o taw pidar

تو را، پدر، می ستایم.
در شاهد ذیل که از پارسی میانه زردشتی است - *pursid* - در ابتدای جمله و *kard* در انتهای جمله آمده است:
Pursid danag o menog I xard... menog I xard pāssux kard
پرسید دانا از مینوی خرد... مینوی خرد پاسخ کرد.

۳-۵-۱ در پارسی دری

در پارسی دری نیز فعل جایگاه مشخصی ندارد و ممکن است در هر جای جمله ظاهر شود. با این حال هرچه از تاریخ این زبان می گذرد، فعل به انتهای جمله نزدیک تر می شود و اکنون، اصل بر این است که فعل در انتهای جمله قرار داشته باشد.

تکرار فعل:

در دوره ابتدایی پارسی دری، نویسنده باکی ندارد که فعل را در آخر چندین جمله متوالی تکرار کند. این تکرار به

تدریج ناپسند شمرده شده و در دوره‌های بعد چند جمله اسنادی را پشت سر هم می‌آورند و به هم عطف می‌کنند: سپاس یزدان دانا و توانا را که آفریدگار جهان است، و داندۀ آشکار و نهان است، و آورندۀ بهار و خزان است، و درود بر محمد مصطفی که خاتم پیغمبران است (الابنیه)

چون به بازار درآمد قرصی از آستین بیرون گرفت و خوردن گرفت (کشف‌المحجوب، ص ۶۲)
مقصود تو معلوم گشت و سخن اندر غرض تو در این کتاب مقسوم گشت (همان، ص ۱)
• تکرار گفت

گاهی در نقل قول که با کلمه «گفت» بیان می‌شود در بیان عبارات‌های منقول کلمه «گفت» را تکرار می‌کنند و نهاد حذف می‌شود و فعل «گفت» تنها عضو جمله است که در کلام حاضر است و بدین ترتیب با تأویل نقل قول پس از خود (در جایگاه مفعول) مجموعاً جمله سه جزئی با مفعول را تشکیل می‌دهد:
چون طالوت او را چنان دید گفت: به حرب جالوت توانی رفتن؟ داود گفت: توانم. گفت: به حرب جالوت روم و او را هلاک کنم (تاریخ طبری، ص ۱۵۵)

گفت عزوجل حکایت از کافران. گفت: این هردوان جادوانند (همان: ص ۴۱)

حذف معین فعل

• در صیغه‌هایی از فعل که با معین فعل صرف می‌شوند (ماضی نقلی، ماضی بعید) هرگاه دو جمله معطوف یا متوالی از صیغه واحدی بیاید غالباً جزء معین فعل را برای احتراز از تکرار به قرینه حذف می‌کنند. در دوره ابتدای پارسی دری، حذف در فعل آخر انجام می‌پذیرد، اما در دوره‌های بعد فعل ابتدایی است که مورد حذف واقع می‌شود:

شیرو پدر خویش را به حصار فرستاده بود و بند کرده (تاریخ طبری، ص ۳۴۹)
من آنجا رسیده‌ام و زیارت کرده (مجم‌التواریخ، ص ۴۴۸)

۲. ترتیب اجزای جمله

۱-۲ در پارسی باستان ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹
در این زبان، ترتیب اجزای جمله آزاد است. و این آزادی به این سبب است که صورت صرفی کلمات، نشانه جایگاه نحوی آن‌ها نیز هست و بنابراین تقدیم و تأخیر اجزاء در معانی تأثیری ندارد (تاریخ زبان فارسی خانلری، ج ۳: ۴۴۶).
با این حال ترتیب عادی اجزاء جمله در بیشتر موارد این چنین است:

نهاد- مفعول یا مسند- فعل

Kara hya naditabairahya ligram adaraya

سپاه نادیتوبل دجله را تسخیر کرد
اما گاهی فعل برای تأکید در ابتدا می‌آید.

Gatiy Darayavaus xsauya

گوید داریوش شاه
گاهی مفعول (یا مسند) پیش از نهاد قرار می‌گیرد و غرض از آن تأکید است.

Xsacām haūv agarbayāiu

فرمانروایی را او به دست آورد.

۲-۲ در پارسی میانه

ترتیب اجزای جمله در این زبان نیز به مانند پارسی باستان است. یعنی نهاد در ابتدا و فعل در انتهای جمله قرار می‌گیرد.

پاپک شاد بود = بابک شاد شد (کارنامه اردشیر بابکان)

شاهان‌شاه پسندید او ش پ راست داشت = شاهنشاه پسندید و تصدیق کرد (خسرو اُریدک - انوالا ۲۱)
گاهی به‌منظور تأکید، فعل در ابتدا قرار می‌گیرد:
گوید ریدک کو... = گفت ریدک که... (خسرو اُریدک ۱۷)

۲-۳ در پارسی دری

در پارسی دری دوره نخستین (آغاز تا اوایل قرن هفتم) ساختمان جمله از نظر ترتیب اجزاء، نسبت به دوره‌های بعد آزادی بیشتری دارد. به‌گونه‌ای که در قرن‌های اخیر یک‌نوع یکنواختی در ترتیب اجزاء جمله پدید آمده است. ترتیب رایجی که در متون منثور تاریخی این دوران دیده می‌شود به این ترتیب است.

هسته نهاد (اسم، ضمیر) + (وابسته‌های نهاد (صفت، متمم اسم) + اجزاء گزاره (مفعول، مسند، متمم مفعول، متمم فعل، قید) + فعل

- در جمله ساده با فعل لازم که از دو جزء تشکیل می‌شود، غالباً نهاد در آغاز و پیش از فعل می‌آید: جبریل بیامد (قصص الانبیاء، ص ۳۰۹). امیر بدید (قابوس‌نامه، ص ۸۳). هرگاه متمم فعل نیز وجود داشته باشد در میان نهاد و فعل قرار می‌گیرد: ملاحان در دجله اوفتادند (قابوس‌نامه، ص ۳۱) فضل به سیستان بازگشت (تاریخ سیستان، ص ۲۳۹)
- هرگاه فعل جمله متعدی باشد، کوتاه‌ترین صورت جمله و ترتیب آن چنین است: فاعل + مفعول + فعل عضد قاضی را بخواند (سیاست‌نامه، ص ۱۱۰) خدای نوح را پیامبری داد (تاریخ بلعمی، ص ۱۳۳)
- قید گاهی پیش از فعل می‌آید: ایزد تعالی عمر دنیا از اول تا آخر دوازده هزار سال نهاد (مجم‌التواریخ، ص ۲۲) و گاهی پس از فعل می‌آید: سه روز درنگ کردند آن‌جای (تاریخ بیهقی، ص ۵۵۴)
- در موارد متعدد دیگر، صورت ترتیبی اجزاء جمله به این صورت است که نهاد در آغاز و فعل در پایان جمله می‌آید و تمام وابسته‌های نهاد و گزاره میان این دو جزء قرار می‌گیرد.
- یکی از مختصات ساخت عبارات آثار این دوره، آزادی ترتیب اجزاء جمله است که به دو دلیل رخ می‌دهد: ۱- به اقتضای اغراض بلاغی، جمله ترتیبی خلاف نظم عادی می‌یابد ۲- نویسندگان به حکم سادگی و پیروی از گفتار عادی روزانه در نوشته‌های خود مقید به رعایت ساختمان واحد و ثابتی در ترتیب اجزاء جمله نبوده‌اند.

مهمترین انواع ترتیب جمله در این دوره این چنین است:

- تقدیم فعل بر فاعل و اجزاء دیگر جمله: بداد خدای (عزوجل) هرچه از نسل وی فرزند خواست بودن تا رستخیر (تاریخ بلعمی، ص ۱۰۴).
- تقدیم فعل بر مفعول: ابلیس سجده نکرد آدم را (تاریخ بلعمی، ص ۷۵) به شمار بیرون باید آوردن هر وقتی را (التفهیم، ص ۷۸)
- تقدیم فعل بر قید: (باطنیان) بر هر جایگاه دعوت همی‌کردند پنهان (مجم‌التواریخ، ص ۳۲۹)
- تقدیم فعل بر متمم فعل: من شما را از ایشان برهانم به قدرت خویش (تاریخ طبری، ص ۵۲۵) شما را بیازمودم بدین سخن (تاریخ بلعمی، ص ۷۳)

- مفعول درحالت ضمیر پیوسته، پس از فعل می‌آید:
اگر خدای مرا بر وی مسلط کند هلاک کنمش (تاریخ بلعمی، ص ۷۳)
- گاهی صفت یا بدل مفعول بعد از فعل می‌آید:
ولید را فرمود، امیر مدینه، تا بیعت از این چهار کس بستاند (مجم‌التواریخ، ص ۲۹۸)
شویی داشتم بازرگان (سیاست‌نامه، ص ۲۰۴)
و گاهی نیز بدل مفعول یا صفت پیش از فعل می‌آید:
خارجہ را، صاحب شرط، فرمود تا نماز کند (مجم‌التواریخ، ص ۲۹۲)
سعد، برادرزاده را، هاشم بن عتیبہ را، از پس یزدجرد بفرستاد (همان)
- تقدیم مفعول بر فاعل و فعل:
شما را خدای تعالی از بهشت بیرون خواهد کرد (تاریخ بلعمی، ص ۸۱)
- گاهی قید در ابتدای جمله قرار می‌گیرد:
بدین روز مسیح (ع) به بیت‌المقدس اندر آمد (التفهیم، ص ۲۴۹)
وقتی به ری زنی پادشاه بود (قابوس‌نامه، ص ۱۴۶)
- صفت مسندالیه در جمله‌های اسنادی بعد از فعل می‌آید:
رئسی بود محتشم (سیاست‌نامه، ص ۱۹۷)
گیری بود توانگر (سیاست‌نامه، ص ۲۲۶)
- در جمله‌های اسمیه در دوره اول پارسی دری، کلمه «است» نقش رابطه را بر عهده دارد، اما در تداول عامه، این کلمه (نشانه اسناد) فتحه آخر کلمه است. یعنی مثلاً به جای چنین است، «چنین» به کار می‌رفته است. این ویژگی اکنون نیز در تداول عامه کاربرد دارد؛ با این تفاوت که حرکت کسره نیز کاربرد دارد. مثال: دیوار سفید است - دیوار سفید- دیوار سفید.
در پارسی باستان و میانه، آوردن این صیغه فعل برای اسناد ضروری نبوده است و غالباً جمله اسنادی از گروه‌های اسمی بدون فعل رابطه ساخته می‌شود:
پارسی باستان: *baga vazraka Auramarda*
= بزرگ خدای اهورمزدا (است)
پارسی میانه: این دشت نیوک اگور ایدر وس
= این دشت نیکو و گور اینجا بسیار (است)
جمله اسمی در پارسی دری
- جمله اسمی در پارسی دری صورت‌های گوناگون و موارد استعمال مختلف دارد:
- در جمله‌های اسنادی که مسند آن‌ها صفت برتر است گاهی فعل (رابطه) محذوف است. خانلری این گونه جمله‌ها را جمله اسمی می‌داند:
هرکه در این معنی کاملتر فضیلت او بر امثال خود زیادت تر (حالات و مقامات ابوسعید، ص ۲)
- در این گونه جمله‌ها گاهی صفت برتر که مسند است متممی با حرف اضافه «از» دارد:
زندان بر من دوستر از آنکه ایشان را بدان همی خوانند (تاریخ بلعمی، ص ۲۹۱)
به نزدیک گروهی فقر تمامتر از صفت و به نزدیک گروهی صفوت تمامتر از فقر (کشف‌المحجوب هجویری)
- در جمله‌هایی که با ادوات تشبیه و قید مقدار «چنین، چنان، همچنان، چندان» همراه است، فعل به قرینه جله قبل حذف می‌شود:
آن کنیسه‌ای بود که که ترسان آن را معظم داشتند چنان که عرب کعبه را (قصص‌الانبیاء، ص ۲۳۲)

- هر روز چندان بی‌الیدی که کودکان دیگر به یک ماه (تاریخ بلعمی، ص ۱۸۱)
- پس از فعل دیدن، گروه‌های اسمی می‌آید که وضع و حالت مفعول را بیان می‌کند و در این مورد به عقیده خانلری باید آن‌ها را «عبارت وصفی» خواند:
 - سخت نیکو شهری دیدم همه دکان‌ها درگشاده و مردم شادکام (تاریخ بیهقی، ص ۴۵۶)
 - آن بتان را بر آن حال دیدند، همه را پاره پاره کرده و تبر بر گردن آن مهین نهاده (تاریخ طبری، ص ۴۷۴)
 - گاهی در بیان تعلق و ملکیت، فعل اسنادی حذف می‌شود:
 - ز من جستن و ره نمودن ز تو به جان آمدن جان فزودن ز تو (نظامی)
 - گاهی فعل یا اجزاء دیگر جمله میان صفت و موصوف فاصله می‌اندازد:
 - کوهها پدیدار آمد بزرگ (تاریخ طبری، ص ۵۲۸)
 - گبری بود توانگر (سیاست‌نامه، ص ۲۲۶)
 - حرف پرسش «کو» همیشه در جمله اسمی استفهامی می‌آید و هیچ‌گاه در این گونه جمله‌ها فعل (یا رابطه) به‌کار نمی‌رود:
 - دست بنه بر رگ او تیز روان کن تگ او ای دم تو رونق ما رونق بازار تو کو؟
(غزلیات شمس)
 - او مرا غماز کرد و راست گو
 - قید پرسش مکان (کجا) گاهی در بیان ناپیدایی کسی یا چیزی، با حذف فعل (یا رابطه) به‌کار می‌رود:
 - کجا خواهران جهاندار جم کجا آن تیغ کاتش در جهان زد
 - کجا تاجداران با باد و دم (شاهنامه)
 - تپانچه بر درفش کاویان زد (خسرو و شیرین نظامی)
 - کلمه «آن» که در بیان تعلق و مالکیت به‌کار می‌رود، آنجایی که مراد از عبارت تقسیم و توزیع باشد در جمله گاهی بدون فعل می‌آید و جمله اسمی می‌سازد:
 - رازدار من تویی ای شمع و یار من تویی غمگسار من تویی من آن تو، تو آن من (منوچهری)
 - کلمه «را» نیز زمانی که در بیان مالکیت و تعلق بکار رود، گاهی جمله اسمی می‌سازد و فعل حذف می‌شود:
 - گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را (سعدی)
 - کلمه «بس» نیز در ساختمان جمله اسمی بکار می‌رود و فعل را حذف می‌کند:
 - بسَم از هوا گرفتن که پری نماند و بالی به کجا روم ز دستت که نمی‌دهی مجالی (سعدی)

نتیجه

- در این پژوهش تحول تاریخی ارکان جمله و جایگاه هر یک از ارکان در سه زبان پارسی باستان، میانه و دری بررسی شد. نتایج حاصله از این پژوهش را می‌توان این‌چنین تبیین کرد:
- الگوی کلی جایگاه ارکان جمله در هر سه زبان پارسی باستان، میانه و دری یکسان است.
 - در هر سه زبان، این الگوی کلی قابل تغییر است و جایگاه ارکان جمله می‌تواند تغییر کند.
 - در ذکر شدن یا حذف ارکان جمله، شباهت‌هایی میان این زبان‌ها وجود دارد که از جنبه بررسی تحول آن‌ها قابل توجه است؛ از جمله قابلیت حذف فعل اسنادی در زبان‌های پارسی باستان و دری.
 - متمم به عنوان یکی از ارکان جمله، بیش‌ترین تحول جایگاه تحول را در این سه زبان داشته است. چنانکه در زبان پارسی باستان، حروف اضافه عامل هستند و متمم‌ها علاوه بر نقش خود، انواع حالت‌های مفعولی را نیز می‌پذیرند، ولی در پارسی میانه، حروف اضافه غیر عامل هستند و کلمات بعد از آن‌ها را صرفاً باید متمم دانست. در پارسی دری متمم گستردگی بیشتری می‌یابد و به سه نوع اسمی، قیدی و فعلی گسترش می‌یابد که در نوع آخر، جایگاه مهمی را در جمله ایفا می‌کند.

- مسند به عنوان یکی از ارکان جمله در جمله‌های اسنادی، در زبان‌های پارسی باستان، میانه و دری از نظر جایگاه و نوع تحول یافته است. بدین ترتیب که در دو زبان ابتدایی، مسند صرفاً پیش از فعل ربطی و پس از نهاد در جمله قرار می‌گیرد؛ اما در پارسی دری، مسند ممکن است در ابتدای جمله یا پس از فعل نیز (در جمله‌های ادبی) قرار بگیرد.
- از سوی دیگر، در دو زبان پارسی باستان و میانه، نشانی از تمییز وجود ندارد، حال آنکه در پارسی دری، تمییز گونه‌ای از مسند است که با افعال خاصی بکار می‌رود و جایگاه آن نیز همواره پس از نهاد و پیش از فعل است.

پی‌نوشت

۱. در اینجا *nidaθāma* صیغه اول شخص جمع از نهادن است و به این ترتیب به نظر می‌رسد شیوه صحیح ترجمه این باشد که دو پرسش در جمله طرح شود.
۲. باید به این نکته توجه داشت که تحول جایگاه ارکان جمله در سده‌های ابتدایی، کاملاً متأثر از زبان عربی است و اسلوب‌هایی همچون مفعول مطلق و مفعول لاجله که در زبان نویسندگان این دوره مکرراً دیده می‌شود نیز به تبع زبان عربی شکل گرفته است.
۳. باید توجه داشت که شعر به دلیل ماهیت ساختار شکنانه در زبان و نیز به دلیل ضرورت وزن ملاک مناسبی برای تشخیص جایگاه ارکان جمله نیست؛ لیکن از آنجایی که تنها شواهد موجود برای برخی از موارد استثنایی، اشعار هستند، به ناچار اشعار نیز در این تحقیق گنجانده شده است.



منابع

- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰). دستور تاریخی فعل، تهران: انتشارات قطره.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۶۷). پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، بابل: کتابسرای بابل.
- _____ (۱۳۹۳). دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: انتشارات سمت.
- باقری، مه‌ری (۱۳۹۰). تاریخ زبان فارسی، تهران: قطره.
- بهار، محمد تقی (۱۳۴۹). سبک‌شناسی، تهران: امیرکبیر.
- رضی، هاشم (۱۳۶۷). فارسی باستان، تهران: انتشارات فروهر.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر نو.
- نگهت سعیدی، محمد نسیم (۱۳۹۲). دستور معاصر زبان دری، کابل: انتشارات امیری.
- _____ (۱۳۵۰). دستور پنج استاد، تهران: انتشارات کتابفروشی مرکزی.

پیشین‌ترین پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomnafarsi.ir